

از عالم بعد از مرگ چه خبر؟
(2)

از عالم بعد از مرگ چه خبر؟

(2)



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات
فراوان بر سید انبیاء محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

عاقبت هر انسانی رحلت و هجرت از این دنیا و سفر به
عالم آخرت است. و این یک حقیقت مسلم می باشد. اما
در عالم پس از مرگ، چه بر انسان می گذرد؟ آیا راحتی
و شادمانی و سرور و نعمت در انتظار انسان است یا غم
و اندوه و سختی و عذاب؟

در جلد اول مطالب مهمی از آیات و روایات در این باره
اوردیم.

در این جلد دوم هم داستانهای واقعی در این ارتباط
خدمت خوانندگان محترم عرضه می شود.

زمستان 97- شهر حسن آباد فشافویه.

از عالم بعد از مرگ چه خبر؟

(جلد دوم)

در روایات می گوید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنْ
رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ»¹

یعنی قبر یا باغی از باغهای بهشت است یا چاهی از
چاههای جهنم!

سوال معمایی از امیرالمومنین و جواب آن حضرت

از حضرت علی (ع) پرسیدند :

¹ («شیخ حسن دیلمی/ إرشاد القلوب إلى الصواب/ ج 1/ ص : 72)

واجب و واجتر چیست؟

نزدیک و نزدیکتر کدامند؟

عجیب و عجیب تر چیست؟

سخت و سخت تر چیست؟

اگر شما بودید چه جوابی می دادید؟ حضرت علی چه

جوابی داد؟

جواب

حضرت علی (ع) فرمود:

- واجب اطاعت از خدا و واجتر از آن ترک گناه است

- نزدیک قیامت و نزدیکتر از آن مرگ است

- عجیب دنیا و عجیب تر از آن محبت دنیا است

– سخت قبر است و از آن سخت تر، دست خالی به قبر رفتن است^۲

عنایت امام حسین - علیه السلام

مؤلف « کتاب کرامات الحسینیه » نقل کرده اند :

آقای امیر محمدی از ارادتمندان حضرت امام حسین
(علیه السلام) می گوید:

یکی از شبهای جمعه مقارن ساعت یک بعد از نیمه شب
به تخت فولاد، مزار مؤمنین و علماء بزرگ اصفهان رفته
تا در دعای کمیل تکیه کازرونی ، در جوار بقعه و مزار
علامه فقیه سید محمد باقر در چه ای شرکت کنم.

^۲ مجلسی، مجد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج 75، ص 89، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1404 هـ ق

چون زیاد از شب نگذشته بود و هنوز تا برپایی دعای
کمیل وقت زیادی بود، مردم همه در خواب بودند و
آرامش و سکوت شبانگاهی همه جا، از جمله تکیه
کازرونی را فرا گرفته بود.

با مقداری فاصله ماشین را خاموش کردم که صدای
موتور مزاحم استراحت مؤمنین نشود و برای پارک
ماشین بقیه راه، آن را هل دادم.

پس از پارک ماشین داخل تکیه شدم.

کنار صحن تکیه چند زیلو به صورت تا شده روی هم
بود، که این زیلوها در مواقع جمعیت زیاد در اطراف
تکیه پهن می شد تا مؤمنین به هنگام قرائت دعا از آنها
استفاده کنند.

من روی زیلوها رو به طرف مرقد علامه سید محمد باقر
درچه ای نشستم و منتظر وقت بودم تا مردم بیدار و دعا

شروع شود. در این حال و هوا با خود گفتم خوب است اینجا کمی نشسته و سپس چون سایر مردم به استراحت پرداخته تا زمان دعا فرا رسد.

در این هنگام قبل از استراحت که چشمم به مقبره علامه فقیه آقا سید محمد باقر درچه ای استاد مرحوم آیت الله بروجردی و دیگر مراجع و مجتهدین بود، روی به آسمان کردم و صدا زدم خدایا! من می دانم که آقا سید محمد باقر درچه ای در خانه تو آبرو دارد، خدایا این سید امشب به خواب من بیاید و یک خبری از آن دنیا به من «که ضمن ارشاد مردم، روضه خوان امام حسین (علیه السلام) نیز هستم» بدهد، در این فکر و آن خواسته و روح مطهر سید محمد باقر درچه ای و آبروی او نزد خدا بودم که خوابیده و خوابم برد، در عالم خواب «رویا» جمعیتی را دیدم که دور تا دور هم بوده، بعضی نشسته و برخی ایستاده بودند.

در این اثناء آقا سید محمد باقر در چه ای را دیدم که لباس سفید بر تن داشت، اشاره به من نمود و صدا زد «هر قدمی که برای امام حسین (علیه السلام) در دنیا برداشتم، هر کار خیری که برای او کردم، در اینجا (عالم برزخ) دارند به پایم حساب می کنند اگر دنیا و آخرت را می خواهی راه امام حسین (علیه السلام) و در خانه او را رها نکن.»^۳

ناصرالدین شاه در برزخ

در رابطه با وضعیت ناصرالدین شاه قاجار در عالم برزخ ، یکی از شاگردان شیخ رجبعلی خیاط از ایشان نقل کرد: روح او را روز جمعه ای آزاد کرده بودند و شب شنبه او را با هل به جایگاه خود می بردند، او با گریه به ماموران التماس می کرد و می گفت: نبرید. هنگامی که

³ <http://hawzahnews.com/detail/News/363548>

مرا دید به من گفت: اگر می دانستم جایم اینجاست در
دنیا خیالِ خوشی هم نمی کردم!^۴

ستایش از پادشاه ستمکار

جناب شیخ ، دوستان و شاگردان خود را از همکاری با
دولت حاکم (پهلوی) و به خصوص از تعریف و تمجید
آنان بر حذر می داشت. یکی از شاگردان شیخ از وی
نقل کرده است که فرمود:

روح یکی از مقدسین را در برزخ دیدم که محاکمه می
کنند و همه ی کارهای ناشایست سلطان جایر زمان او را
در نامه عملش ثبت کرده و به او نسبت می دهند،
شخص مذکور گفت: من این همه جنایت نکرده ام، به

او گفته شد: مگر در مقام تعریف از او نگفتی: عجب امنیتی به کشور داده است؟ گفت: چرا! به او گفته شد: بنابراین تو راضی به فعل او بوده ای، او برای حفظ سلطنت خود به این جنایات دست زد.

در نهج البلاغه آمده است که امام علی (ع) فرمودند: هر که به کردار عده ای راضی باشد مانند کسی است که همراه آنان، آن کار را انجام داده باشد و هر کس به کردار باطلی دست زند او را دو گناه باشد: گناه انجام آن و گناه راضی بودن به آن.^۵

بوی سیب سرخ

یکی از دوستان شیخ رجبعلی خیاط نقل می کند که: همراه ایشان به کاشان رفتیم. عادت شیخ این بود که هر جا وارد می شد به زیارت اهل قبور می رفت. هنگامی که وارد قبرستان کاشان شدیم، شیخ گفت:

⁵ <https://article.tebyan.net/445530>

« السلام علیک یا ابا عبدالله (علیه السلام) »

چند قدم جلوتر رفتیم فرمود:

« بویی به مشامتان نمی رسد؟ »

گفتیم: نه! چه بویی؟

فرمود:

« بوی سیب سرخ استشمام نمی کنید؟ »

گفتیم: نه!

قدری جلوتر آمدیم به مسؤول قبرستان رسیدیم، جناب

شیخ از او پرسید:

« امروز کسی را اینجا دفن کرده اند؟ »

او پاسخ داد: پیش پای شما فردی را دفن کرده اند و ما

را سر قبر تازه ای برد. در آن جا همه ما بوی سیب سرخ

را استشمام کردیم. پرسیدم این چه بویی است؟

شیخ فرمود:

« وقتی که این بنده خدا را در این جا دفن کردند، وجود مقدس سید الشهدا(ع) تشریف آوردند این جا و به واسطه این شخص عذاب از اهل قبرستان برداشته شد.

چرامن هر چه در شما نگاه میکنم مار و عقرب نمی بینم؟

، سید استاد ما علامه طباطبایی نقل می فرمود:

عارفی در نجف مورد قبول همه علماء بود، ایشان عصر پنجشنبه ای برای زیارت اهل قبور به قبرستان وادی السلام رفته بود، عده ای از علماء در برگشت به او گفتند: در قبرستان چه دیدی؟ چه شنیدی؟

عارف گفت: درون قبری که فرو ریخته بود را نگاه کردم و در آنجا نه ماری و نه عقربی دیدم، از آن قبر سوال کردم: علماء به ما می گویند درون قبر مار و عقرب است، اما من هرچه در شما نگاه میکنم مار و عقرب نمی بینم.

آن قبر به من گفت: ما هیچ مار و عقربی نداریم، هر کس درون ما می آید مار و عقرب را با خودش می آورد.^۶

مباحثه آیت الله آسید رضی تبریزی با #شیاطین :: در
زمان #احتضار | سی سال دیگر عمر خواهی کرد :

حجۀ الاسلام سید جواد گلپایگانی از ابوالزوجه خود
آیت الله سید نصرالله مستنبط - فرزند مرحوم آقا سید
رضی تبریزی و داماد آیت الله خوئی - نقل کرد:

در نجف #بیماری_وبا آمد و در آن زمان امکان معالجه
این بیماری وجود نداشت. شرایط به گونه‌ای بود که هر
کس مبتلا به این بیماری می‌شد از بین می‌رفت.

مرحوم آقا سید رضی مبتلا به این بیماری شد و به حال
احتضار افتاد. دوستان وقتی می‌دیدند کار ایشان تمام
است، برای آن که جنازه وی زیاد روی زمین نماند و
این بیماری به دیگران سرایت نکند، رفتند دنبال تهیه
تابوت و امکانات کفن و دفن...

اما ناگهان با شگفتی دیدند ایشان بلند شد و نشست و
گفت: من گرسنه‌ام چیزی بیاورید بخورم.

گفتند: آقا شما مریض بودید! گفت: حالا چیزی بیاورید
بخورم! پس از خوردن غذا گفت: من خوب شدم شما
بروید!

گفتند: چه شد؟

گفت: وقتی به حال احتضار در آمدم، دیدم #شیاطین
آمدند و درباره #اعتقاداتم با من وارد #بحث شدند و
گفتند:

دین تو باطل است و باید از آن دست برداری، من پاسخ
آنها را دادم و گفتم از دینم دست برنمی دارم، مدتی
این مباحثه طول کشید، تا این که آنها از نظرم ناپدید
شدند.

در این حال دیدم آقا امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف
آوردند و فرمودند:

«آقا سید رضی! خداوند تبارک و تعالی از #مباحثه تو با شیاطین خوشش آمد و سی سال به عمر تو افزود.»

این ماجرا گذشت، آقا سید رضی به تبریز آمد و با توجه به نفوذی که در میان مردم داشت، در تبریز حدود الهی را اجرا می کرد، تا این که در زمان اشغال ایران توسط متفقین دستگیر شد.

می خواستند او و چند تن دیگر را #اعدام کنند، آن ها را به چوبه دار بستند، اما آقا سید رضی آن قدر به #مکاشفه ای که برای وی پیش آمده بود اطمینان داشت که به مأمورِ چوبه دار می گوید:

این شَتَب [چق] را از جیب من بیرون بیاور و آن را چاق کن می خواهم بکشم!

☹️: مأمور می گوید: تو عجب سید لوده‌ای هستی!

می‌خواهیم تو را بکشیم می‌گویی چق را چاق کن :

آقا سید رضی می گوید: من #کشته_نمی‌شوم!

چق خود را پای چوبه دار کشید، که دستور آمد وی را

اعدام نکنند! و تا همان مدتی که امیرالمؤمنین علیه

السلام به او فرموده بود زندگی کرد.^۷

مرحوم ایه الله نخود کی اصفهانی را بعد مردنش خواب

دیدند...

مرحوم آیت الله اصفهانی (ره) این عالم ربّانی از

شیفتگان خاندان رسالت و امام حسین علیه السلام

بود. هر سال دهه ی محرم در منزل خود مجلس روضه

برپا می کرد و شب شام غریبان نیز مجلس روضه داشت و بسیار گریه می کرد و یاد مصائب امام حسین علیه السلام بسیار برایش جگرسوز بود، به طوری که امام حسین علیه السلام او را گریان می کرد. نقل کردند وقتی که از دنیا رفت یکی از بزرگان او را در عالم خواب دید و احوال او را پرسید، او گفت: وقتی که مرا در قبر نهادند دو فرشته نکیر و منکر برای سوال و جواب آمدند از توحید و نبوت سوال کردند، جواب دادم تا این که از امامان علیه السلام پرسیدند: نام امیر مومنان علی علیه السلام را به زبان آوردم که امام اول من است، سپس از امام حسن علیه السلام نام بردم؛ ولی وقتی که نام امام حسین علیه السلام را به عنوان امام سومم به زبان آوردم بی اختیار گریه کردم، آن دو فرشته نیز منقلب شده، گریه می کردند. سپس به یکدیگر گفتند: آزادش کنیم کار این آقا (نخودکی) با

امام حسین علیه السلام است دیگر نیازی به سوال نیست.
مرا آزاد نمودند و رفتند و اینک می بینی که شاد
و خرسند در جایگاه خوبی هستم⁸.

-شیخ مرتضی حائری به خواب ایه الله نجفی مرعشی
آمد...

شیخ مرتضی حائری (ره) در طول عمر مبارکش 69
مرتبه به مشهد مشرف شدند، مرحوم آیت الله مرعشی
نجفی (ره) فرمودند: چون آقای حاج شیخ مرتضی
حائری (ره) از دنیا رفتند خیلی متأثر گشتم و به جهت
علاقه‌ای که به ایشان داشتم شب که شد نماز و حشت
خوانده و سوره یس قرائت نمودم. همان شب در عالم

⁸ کرامات امام حسین علیه السلام صفحه ی 178

خواب دیدم باغ با عظمت بزرگی است که نمی توان ن
را وصف نمود تعجب کردم، استخر بزرگی در وسط
آن بود و کنار آن تختی از سنگ مرمر. دیدم آقای
حائری (ره) روی نشسته اند، پرسیدم: این از کجاست؟
فرمودند: وادی السلام و قطعه ای از بهشت که مرحمتی
امام رضا (ع) است،... (بعد از مرگم) تا مرا در قبر
گذاشتند امام رضا (ع) به دیدنم آمدند و بعد از تفقد
بسیار فرمودند: شیخ مرتضی 69 بار به زیارت ما آمده
ای 69 بازدید طلب داری، این اولی آن است باز
خواهم آمد، در برزخ اینجا را از خدا برای شما گرفته ام
و در قیامت نیز شما را تنها نمی گذارم.⁹

—عارف بزرگ ایه الله قاضی به خواب ایه الله بهجت

آمد...

آیت الله بهجت ره فرمود:

⁹ <http://hajj.ir/fa/44320>

استادم سیدعلی را در خواب دیدم
به او گفتم چه چیزی حسرت شما در
دنیاست که انجام نداده‌اید؟

فرمود :

حسرت می‌خورم که
چرا در دنیا روزی فقط یکبار
زیارت عاشورا می‌خواندم^{۱۰}

-زنی که امام حسین علیه السلام شب اول قبر سه بار به
دیدنش امد...

در مفاتیح الجنان بعد از زیارت عاشورا شیخ عباس
قمی (ره) حکایتی را نقل می‌کند: مرحوم حاج محمد

علی یزدی مرد فاضل و صالحی بود. ایشان در زمان
حیات خود، حکایت آموزنده ای را این چنین نقل
کرده است:

در دوران کودکی یکی از همسایگان ما دارای پسری
بود که من با او دوست بودم. با هم بزرگ شدیم و هر
کدام راه زندگی را پیش گرفتیم. او شغل خوب و مورد
تأییدی نداشت و در مجموع، انسان خوب و درستی
نشد. تا این که از دنیا رفت. مدتی پس از فوتش، شبی
او را به خواب دیدم که دارای جایگاه خاصی بود و
ظاهر خوب و آراسته ای داشت. از او پرسیدم: من تو را
در دنیا می شناختم؛ تو کار خیری انجام نداده بودی که
حال چنین جایگاهی به تو داده اند. او گفت درست
است؛ من در دنیا انسان خوبی نبودم و از همان شب
فوتم تا شب قبل، گرفتار عذاب بودم و سختی زیادی
کشیدم، اما از شب قبل چنین مقامی به من بخشیده اند.

در کمال تعجب از او پرسیدم: چه اتفاقی سبب این تغییر در وضعیت تو شد؟ او گفت: دیشب خانمی را به این قبرستان آورده، دفن کردند. او همسر استاد اشرف حداد (آهنگر) بود. هنگامی که او را به قبرستان آوردند، امام حسین علیه السلام به دیدارش آمدند. پس از خاکسپاری، بار دیگر امام حسین علیه السلام به دیدار او آمدند. مرتبه سوم که امام علیه السلام تشریف فرما شدند، دستور دادند تا عذاب از همه مردگان قبرستان برداشته شود. سپس از خواب بیدار شدم. فردا صبح زود به بازار آهنگران رفته، استاد اشرف حداد را یافتم.

از او پرسیدم: آیا همسر شما به رحمت خدا رفته؟

با تعجب گفت: این چه سوالی است؟!

از او پرسیدم: آیا همسرت به کربلا مشرف شده بود یا

روضه خوان حضرت بود یا در منزل خود مجلس عزا
برپا می کرد؟

استاد اشرف دلیل سؤالاتم را پرسید و من به او گفتم
که چه خوابی دیده ام؛ سپس استاد برایم توضیح داد که
همسر من هیچ یک از اعمالی را که شما برشمردید،
انجام نداده بود؛ تنها در خواندن زیارت عاشورا مداومت
می کرد. و من دانستم که به برکت زیارت عاشورا، نه
تنها امام حسین علیه السلام به دیدار او آمده و قطعا مقام
و مرتبه ای رفیع در بهشت به او بخشیده، که به برکت
وجود او، گناه کاران را نیز مورد رحمت حق قرار داده
است.

منبع: مفاتیح الجنان؛ بعد از زیارت عاشورا و قبل از
زیارت عاشورای غیر معروفه

شیخ ارده شیره!

آیه الله مرعشی نجفی فرمود:

یکی از شب های سرد زمستان، پیش از سحر برای
تشریف به حرم مطهر، از خانه بیرون آمدم هوا سرد بود و
برف به شدت می بارید هنگامی که به حرم رسیدم،
دیدم هنوز درها گشوده نشده است.

با خود گفتم: به شیخان می روم و فاتحه ای می خوانم
و بر می گردم، تا در صحن را باز کنند. هنگامی که به
شیخان رسیدم، به سوی مقبره ی جناب زکریای بن آدم
اشعری حرکت کردم. وقتی به آنجا رسیدم صدای شیخ
ارده شیره که در حال مناجات با خدا بود به گوشم
رسید که خالصانه و بی ریا می گفت: ای خدا! عمری
با نان خشک ساختم و صدایم در نیامد و نزد بنده هایت
لب به شکوه و گلایه باز نکردم. خدای من! چه می شود
امشب این نماز بدون وضو و تیمم من را بپذیری؟ از

مناجات او دریافتم که از فشار سرما و یخ بندان و عدم امکانات، نتوانسته است نماز را با طهارت بخواند و از خدا می خواهد همان را که انجام داده است بپذیرد و او را مورد مهر و محبت خود قرار دهد.

به حرم بازگشتم و این موضوع را به کسی نگفتم و شیخ هم پس از چندی از دنیا رفت. پس از فوتش شخصی نزد من آمد و گفت: شیخ ارده شیر را در خواب دیدم که وضع بسیار خوبی داشت و گفت این پیام را به شما برسانم: خداوند مرا به خاطر همان نماز بی وضو و تیمم مورد بخشایش و محبت خود قرار داد. آن گاه من جریان را برای او تعریف کردم.¹¹

شهید را بخاطر سه درهم به بهشت راه ندادند!

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: پیامبر بعد از نماز صبح تا سلام نمازشان را دادند رویشان را برگرداندند و

¹¹ <http://www.borujerdbaztab.ir/fa/news/3230>

فرمودند: از طائفه بن النجار کسی در میان شما نیست؟
مردم تعجب کردند معمولاً پیامبر تعقیبات می خواندند
ولی این دفعه بلافاصله رویشان را برگرداندند و فرمودند
از طایفه بن النجار کسی در میان شما نیست؟ کسی از
این طائفه شهید شده و در آن دنیا حبسش کردند دیشب
روحش به من استغاثه کرد که یا رسول الله به داد من
برس به خاطر سه درهمی که از یهودی قرض کرده ام
من را زندانی کردند حواسم نبود سفارش کنم یا وصیت
بنویسم. کسی که به پیامبر استغاثه کرده شهید بود، دوما
مبلغ بدهیش مبلغ ناچیزی بود، سوما کسی هم که برایش
بدهکار بود یهودی بود مومن نابی نبود. حق الناس را
خیلی جدی بگیرد اکثر قریب به اتفاق مردم گرفتار حق
الناس، غیبت و تهمت هستند. شلوغ ترین گردنه در

قیامت گردنه حق الناس است اگر کسی این گردنه را
رد کرد دیگر کارش آن قدر هم سخت نیست^{۱۲}

ناگاه گردنبندش پاره شد!

«در روایت آمده که حضرت عیسی (ع) مردی را که
سالهای سال مرده بود، زنده کرد. حواریون دیدند پیرمرد
با نشاطی است. به او گفتند چند سال است مرده ای؟ گفت
الان مرا در قبر گذاشتند و دری از بهشت باز شد و به
بهشت رفتم. حور العینی به استقبال آمد و مرا در
آغوش گرفت. ناگاه گردنبندش پاره شد. با هم نشستیم
و داشتیم مهره های گردنبند را جمع می کردیم که تو مرا
صدا کردی و مزاحم! شدی. حضرت عیسی (ع) گفت
برگرد و گردنبند را جمع کن!

سپس حضرت عیسی (ع) سر قبر شخص دیگری که
هنوز روی قبرش تر بود، رفت و او را صدا زد. آن مرد در

¹² <http://rcb.ir/>

هنگام مردن جوان بود و تازه مرده بود. ولی پیری زودرس پیدا کرده بود. حضرت عیسی (ع) گفت چند وقت است مرده‌ای؟ گفت وقت ندارد شاید بیش از یک میلیون سال باشد! حضرت عیسی (ع) گفت عاقبت چه شد؟ گفت نتوانستم جواب سؤال‌ها را بدهم لذا دری از جهنم باز شد و فرشته‌ای تازیانه‌ای بر من زد که قبرم از آتش پر شد. سوختم تا اینکه تو مرا صدا کردی!»

اخلاق بد و عذاب قبر

سعد بن معاذ، از فرماندهان سپاه اسلام، بشهادت رسید. رسول خدا (ص) تشیع با شکوهی از او بعمل آورد و خود شخصا او را دفن نمود.

بعد از دفن، مادر سعد خطاب به قبر گفت: ای
سعد! بهشت بر تو گوارا باد! رسول خدا (ص) فرمود: این را
نگو! گفت: چرا؟ فرمود: او الان فشار قبر
سختی دید! سؤال کردند: برای چه؟ فرمود: او با خانواده
خود بد اخلاقی می کرده است^{۱۳}

مردی که اسم زنش که سکینه بود را مسخره می کرد و
او را خانم سکو می گفت

یک آدم خیلی خوبی به رحمت خدا رفته بود؛ یک
بزرگی خوابش را دیده بود؛ می گفت در چه وضعی
هستی؟ می گفت الان مدتهاست دارم عذاب می کشم
به خاطر اینکه وقتی زنم را صدا می کردم با تمسخر

¹³ <http://www.iqna.ir/fa/news/3652005>

اسمش سکینه بود به او می گفتم «سکو» و الان
مدتهاست دارم در جهنم می سوزم به خاطر اینکه اسم
زنم را بد صدا کردم.^{۱۴}

کوری چشم به واسطه کور کردن چشمه

یکی از بزرگان اهل علم و تقوا نقل فرمود یکی از
بستگان‌شان در اواخر عمرش ملکی خریده بود و از
استفاده سرشار آن زندگی را می گذارند پس از مرگش
او را دیدند در حالی که کور بود از او سبیش را
پرسیدند که چرا در برزخ نابینا هستی؟
گفت: ملکی را که خریده بودم وسط زمین مزروعی آن
چشمه آب گوارایی بود که اهالی ده مجاور می آمدند
و از آن برمی داشتند و حیوانات خود را آب می دادند
به واسطه رفت و آمدشان مقداری از زراعت من خراب

¹⁴ <http://www.shafaf.ir/fa/news/457057>

می شد و برای اینکه سودم از آن مزرعه کم نشود و راه آمد و شد را بگیرم به وسیله خاک و سنگ و گچ آن چشمه را کور نمودم و خشکانیدم و بیچاره مجاورین به ناچار به راه دوری مراجعه می کردند، این کوری من به واسطه کور کردن چشمه آب است به او گفتم آیا چاره ای دارد؟ گفت اگر وارثها بر من رحم کنند و آن چشمه را جاری سازند تا مورد استفاده مجاورین گردد حال من خوب می گردد. ایشان فرمود به ورثه اش مراجعه کردم آنها هم پذیرفتند و چشمه را گشودند پس از چندی آن مرحوم را با حالت بینایی و سپاسگزاری دیدم¹⁵

معاویه در زنجیر!

¹⁵ داستانهای شگفت-شهادت-ایه الله دستغیب

امام صادق علیه السلام می فرماید: « با پدرم به مکه می رفتم و هر کدام بر شتری سوار بودیم . وقتی به منطقه ضجنان رسیدیم ، مردی به ما رسید که در گردنش زنجیر بود و به پدرم گفت : « یا بن رسول الله ! به من آب بده تا خدا هم تو را سیراب کند! و پشت سر او مرد دیگری بود که سر زنجیر را به دست گرفته بود و می کشید و می گفت : « یا بن رسول الله ! او را سیراب نکن که خدا او را سیراب نمی کند » . پدرم به من نگاهی کرد و فرمود : « جعفر شناختی این مرد که بود ؟ معاویه لعنه الله بود ^{۱۶} »

گوشه ای از عذاب قاییل

روزی مردی وارد مجلس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شد و اظهار وحشت کرد که چیز عجیبی دیده ام

حضرت فرمودند: چه دیده ای؟

عرض کردم: زخم سخت مریض شد. دیگران به من گفتند اگر از چاهی که در برهوت است آب بیاوری خوب می شود. پس مهیا شدم و با خود مشک و قدحی برداشتم و به آنجا رفتم. صحرای وحشتناکی را دیدم! با اینکه خیلی ترسیده بودم ولی مقاومت کردم و برای آوردن آب در جستجوی چاه بودم. ناگهان از سمت بالا، چیزی مثل زنجیر صدا داد و پایین آمد و شخصی گفت مرا سیراب کن که هلاک شدم. وقتی سرم را بلند کردم دیدم مردی است که به گردن او زنجیر بسته اند. تا خواستم به او آب بدهم. او را تا نزدیک قرص آفتاب بالا کشاندند. برای بار دوم خواستم مشک را آب کنم دیدم که پایین آمده و اظهار عطش می کند. خواستم ظرف آبی به او بدهم باز او را کشاندند و تا نزدیک قرص آفتاب بردند و این عمل تا سه مرتبه تکرار شد و پس من سر مشک را بستم و دیگر

به او آب ندادم و ترسیدم و حالا خدمت شما آمده ام تا
بینم قضیه از چه قرار است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: این بدبخت
قایل بوده و تا روز قیامت همانجا معذب است تا در
(167). آخرت به جهنم و عذاب اصلی برسد

پاداش مخترع پنکه

یکی از شاگردان شیخ رجعلی خیاط نقل کرد که ایشان
فرمود:

روزی پنکه کوچکی برایم هدیه آوردند، دیدم در برزخ
.پنکه ای جلوی مخترع آن گذاشتند

این مکاشفه، تایید کننده مفهوم روایاتی است که دلالت
نمی کنند:

هر چند که کافران به بهشت نمی روند ولی اگر
کارهای شایسته ای انجام داده باشند، بی پاداش نمی
مانند. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده
است که فرمودند:

هر کس کار نیک کند، مسلمان باشد یا کافر؛ خداوند او را پاداش می دهد. عرض شد: پاداش دادن به کافر چگونه است؟ فرمود: اگر صله رحمی کرده باشد یا صدقه ای داده باشد و یا کار نیکی انجام داده باشد، خدای تعالی به پاداش این کارها به او ثروت و فرزند و سلامتی و مانند اینها دهد. عرض شد: در آخرت چگونه پاداشش دهد؟ فرمود: عذابی کمتر به او بچشاند. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: (خاندان فرعون را به سخت (150)ترین عذاب ها در آورید).

برداشته شدن عذاب قبر بخاطر فرزند صالح

امام صادق (علیه السلام) در روایتی از رسول گرامی اسلام نقل می کند که روزی حضرت عیسی (علیه السلام) از کنار قبری عبور کردند که صاحب آن به عذاب الهی گرفتار بود. آن حضرت سال بعد هم از کنار همین قبر عبور کردند؛ ولی برخلاف سال گذشته

عذابش مرتفع شده بود. از ساحت الهی علت آن را
جویا شد. خدای تعالی هم به او وحی کرد که آن
شخص (صاحب قبر) دارای فرزند صالحی است که
راهی را اصلاح و یتیمی را پناه داده است؛ از این روی
او را مورد مغفرت قرار داده و بخشیدم). 48)

دوبار مهربانی، در عالم برزخ برای علامه مجلسی فایده داشت

علامه مجلسی «ره» با آن مقامات بلند علمی و معنوی و
خدمات فراوانی که به اسلام و مسلمانان کرده است و
اکنون در محضر رسول
الله «صلی الله علیه و آله و سلم» است، وقتی به خواب مرحوم
جزائری آمد، فرمود: دو چیز خیلی برای من نفع داشت.
یکی اینکه روزی از کوچه‌های یهودی نشین اصفهان رد
می‌شدم و سیبی در دست داشتم. دیدم یک کودک در
آغوش مادرش، آن سیب را دیده و برای آن ذوق کرد.
من نیز آن سیب را به او دادم. این عمل، یعنی خوشحال

کردن آن کودک که ظاهراً یهودی هم بوده است،
برای علامه مجلسی بسیار مفید واقع شده است. یعنی آن
عمل به ظاهر کوچک و ناچیز، ارزش و فایده
فوق العاده‌ای نزد اهل ملکوت و در برزخ داشته است.
علامه مجلسی در خصوص دوّمین عملی که در راحتی
برزخ او تأثیر داشته، می‌فرماید: روزی به مسجد
می‌آمدم و تگرگ تندی گرفت. دیدم یک بچه گربه
زیر تگرگ است و راه نجاتی ندارد، دلم برای او
سوخت و بچه گربه را زیر عبای خود گرفتم تا تگرگ
تمام شد و سپس او را رها کردم. کمک به این بچه
گربه نیز برای من بسیار سودمند بود.^{۱۷}

عابد چرا عذاب می‌شود؟

یک عابدی در بنی اسرائیل داشت نماز می‌خواند، بچه‌ها
مقابل او مرغی را داشتند پَر می‌کنند با شکنجه

می گشتند، زنده زنده، آن مرغ هم جیغ و داد می کرد،
خب درد می کشید، آقا مرغ را می خواهی بخوری
ذبحش کن. می خواست برود کمک کند نرفت. این
روایت است که برای شما می گویم. بعد نمازش را ادامه
داد حالا مرغی است دیگر. زمین دهن باز کرد او را در
عذاب فرو برد. در روایت هست تا الآن که من با شما
سخن می گویم امام می فرماید که او در قعر عذاب در
¹⁸ حال فرو رفتن است

بخاطر یک گربه عذاب می شد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخنی، حبس حیوان
را باعث عذاب شدید آخرت بیان کرده اند. ایشان در

سخنرانی حجه الاسلام پناهیان¹⁸

<https://rasekhoon.net/media/show/1192918>

جریان سفر معراج فرمودند: «زنی - که صاحب گربه ای بود - را در میان آتش دیدم که گربه اش نیز از هر طرف او را گاز می گیرد و می درد؛ علتش این بود که آن زن - در دنیا - این حیوان را بسته بود؛ بدون آنکه غذایی به او بدهد یا آزادش نماید تا خودش حیوانی را شکار¹⁹! کند؛ یعنی حبس، بدون غذا و آزادی

قصاب در عالم برزخ پادشاهی می کند!

مرحوم نراقی از یکی از موثقین، نقل نموده است که: روز سه شنبه یکی از سالها، به خانه یکی از دوستان که نزدیک قبرستان بود، رفتم. سپس تصمیم گرفتیم که زیارت اهل قبور برویم. وقتی بر روی قبرها نشسته بودیم، یکی از رفقا به شوخی، خطاب به یکی از

مجلسی، 1403ق، ج 64، ص 268؛ دمیری، بی تا، ج 2، ص 251¹⁹

قبرها که نزدیکمان بود، گفت: ای صاحب قبر! ایام
عید است! آیا از ما پذیرائی نمی
کنی؟ ناگاه صدائی از قبر بلند شد که گفت: هفته
دیگر، سه شنبه، همه همینجا مهمان من هستید! همه ما
وحشت کردیم! او گمان کردیم تا روز سه شنبه
بیشتر، زنده نیستیم! مشغول وصیت و توبه و اصلاح
کارهایمان شدیم! اما از مرگ خبری نشد! روز سه
شنبه، قسمتی از روز که گذشت،
با هم جمع شدیم و گفتیم که بر سر همان قبر
برویم. شاید منظور مردن
نبوده است! وقتی که سر قبر رفتیم، یکی از ماها
گفت: ای صاحب قبر! به
وعده خود عمل کن! صدائی بلند شد که
بفرمائید! ناگاه باغی در جلو چشم ما ظاهر شد، در
نهایت طراوت و صفا، با نهرها و درختهای

میوه و مرغهای خوش الحان! به ساختمان زیبایی
رسیدیم و دیدیم که شخصی
خوش سیما با خدمتکاران خود، نشسته است! چون
مارا دید، با انواع و
اقسام شیرینیجات و میوه هایی که در عمرمان
ندیده بودیم، از ما پذیرائی
کرد! هرچه می خوردیم، چنان لذت داشت که سیر
نمی شدیم!... از او سؤال شد که: از کجا به این مقام
رسیدی؟ گفت: من قصاب بودم! دو خصلت را
همیشه رعایت کردم: کم فروشی نکردم! نماز اول
وقتم، ترک نشد! ²⁰

مرگ سخت تاجر!

یکی از طلاب قم بنام سید مهدی کشفی
می گوید: یک شب برای نماز شب بلند شدم

²⁰ خزائن نراقی

و خواستم که آفتابه را بردارم ناگاله دیدم خانه ما که پنجاه، شصت متر بیشتر نبود خیلی بزرگ است و بصورت کاروانسرای خیلی بزرگی است که حجره‌های فراوانی دارد! ناگاه از یکی از حجره‌ها صدای دلخراشی شنیدم. وقتی بطرف آنجا رفتم دیدم که در حجره یک نفر را خوابانده و سنگی به بزرگی اتاقی روی سینه‌اش گذاشته‌اند و یک نفر هم بالای سنگ خوابیده و یک میله آهنی در دست دارد که آن را توی گلوی این شخص فشار می‌دهد. من هرچه کردم در را باز کنم تا کمک او بروم نشد. آن شخص را می‌شناختم از تجار تهران بود. مأیوس برگشتم و بعد از چند ساعت خدمت آیه الله میرزا جواد ملکی تبریزی رفت و ما چرا را تعریف کرد. ایشان گفت آن کسی که دیدی در حال جان‌کندن بوده و آن سنگ هم تعلق به دنیایش است و آنی هم که روی

سنگ‌میل به در دست داشته ملک الموت بوده است. بعد از چند روز خبر فوت آن تاجر رسید که مطابق بود با تاریخی که من آن صحنه را در خانه دیدم.^{۲۱}

داستان در باره عذاب افراد فاسد!

عمر دستور داد که غلامیکه ارباب خود را کشته بود، را بکشند.

علی (ع) خبر دار شد. غلام را خواست و به او فرمود: چرا او را کشتی؟ گفت: بزور بامن لواط کرد! علی (ع) از اولیاء مقتول پرسید: او را دفن کردید؟

گفتند: آری! الان او را دفن کردیم. امام فرمود: بروید و سه روز دیگر نزد من

بیایید! و به عمر فرمود: غلام را زندانی کن!

بعد از سه روز، علی(ع) باتفاق عمر بر سر
قبر مقتول رفتند و قبر
اورا شکافتند. ناگاه کفنش را بدون جسد
یافتند! علی(ع) تکبیر گفت و فرمود: واللّٰه دروغ
نگفته ام! بخدا سوگند! از رسول خدا(ص) شنیدم
که

فرمود: هر شخصی از امت من لواط کند و بدون
توبه بمیرد، اورا سه روز بعد از دفن مهلت می دهند
و سپس زمین اورا فرو می برد تا به قوم لوط
رساند و با آنان محشور شود! ^{۲۲}

متوجه شد که از عذاب خبری نیست

رسول خدا(ص) فرمود: روزی حضرت عیسی(ع) از
قبری عبور کرد و مشاهده نمود که صاحب آنرا
عذاب می کنند. سال بعد وقتی از آنجا عبور می
کرد، متوجه شد که از عذاب خبری نیست! سؤال

²² عبدالحسین دستغیب، گناهان کبیره، ج 1، ص 205.

کرد: خدایا! سال گذشته این شخص را عذاب می کردند ولی امسال از عذاب اثری نیست! خدا به او وحی کرد: ای روح الله! این مرد، فرزند صالحی دارد که امسال راهی را برای مردم ساخته است و یتیمی را پناه داده است! لذا این مرده را بخاطر فرزندش آمرزیدم.^{۲۳}

داستان زیبایی از آیت الله محمد مهدی نراقی رحمه الله
علیه نقل می کنند:

یک روز از ماه مبارک رمضان، همسرش از ایه الله نراقی او درخواست می کند که به بازار نجف برای خرید مواد غذایی برای تهیه افطاری بیرون برود، وی از منزل خارج میشود و پیش خود، تصمیم می گیرد که تا غروب آفتاب، ساعتی باقی مانده، به قبرستان وادی

²³ <https://www.avapress.com/fa/news/24299>

السلام برای زیارت اهل قبور برود. هنوز آفتاب غروب نکرده بود که ایشان وارد قبرستان وادی السلام نجف شد و گوشه ای را انتخاب کرد و در آنجا کنار قبر مؤمنین نشست. چند دقیقه ای نگذشت که از دور دید، تشیع جنازه ای است و عده قلیلی وارد قبرستان شدند و قبری را آماده کردند و جنازه میت را داخل قبر قرار دادند. از اینجا بقیه داستان را از زبان خود این بزرگوار پی می گیریم.

ایشان می فرماید: تعداد تشیع کنندگان، انگشت شمار بودند بعد از آنکه میت را داخل قبر نهادند، نزد بنده آمدند و از من چنین خواستند: که ما برای رضای حق، این میت را تجهیز کردیم و قبر را هم آماده کردیم و او را در داخل قبر قرار داده ایم، ولی بخاطر کار مهمی که داریم باید هر چه زودتر به شهر برگردیم، لطفاً جنابعالی اعمال باقی مانده را انجام دهید. منم قبول کردم و از

جابر برخاستم و داخل آن قبر شدم، تا میت را روی پهلوی راست بسمت قبله بخوابانم و صورتش را روی خاک بگذارم. همینکه مشغول بودم، احساس کردم قبر وسیعتر شد و دریچه ای از آن بسوی من باز شد، وقتی چشمم به دریچه افتاد، باغ بزرگی را از دور مشاهده کردم بخودم جرأت دادم که داخل آن باغ شوم، وقتی وارد آن باغ سر سبز شدم، از دور قصری بسیار مجلل و زیبا را دیدم که نظرم را بخودش جلب کرد، بخودم گفتم میروم تا حقیقت امر به من روشن گردد.

به قصر نزدیک شدم، از پله های زیبای آن بالا رفتم و داخل یک سالن بسیار بزرگی شدم که جمعیت زیادی در آن نشسته بودند با اطمینان کامل وارد شدم و سلام کردم و در همان پایین مجلس نشستم، در بالای مجلس کسی نشسته بود که به سوالات مردم پاسخ می داد. هر کدام از اهل مجلس از دنیایشان و بازماندگان خود

سوال می کردند و او هم اخبار زندگی بازماندگان آنان را برایشان بازگو می کرد. یک وقت صحنه عجیبی نظرم را به خودش معطوف داشت، به اینکه ماری از در وارد شد و مستقیم بسوی همان شخصی که به سوالات جواب می داد رفت و نیشی به صورتش زد و برگشت، صورتش سرخ و سیاه شد و سپس بحالت اول خود برگشت. باز دوباره سوالات را جواب می داد تا اینکه برای بار دوم مار وارد شد و به صورتش نیش زد و صورتش تغییر کرد، سپس مار برگشت و از مجلس خارج شد. من به خودم جرأت دادم که سوال کنم که اینجا کجاست؟

گفتم: آقا می بخشید، اولاً شما کی هستید؟ ثانیاً این آقایان و خانمها که در اینجا نشسته اند، چه کسانی هستند؟ ثانیاً چرا این مار هر چند لحظه یک بار، به شما نیش می زند؟

آن شخص که بالای مجلس نشسته بود، جواب داد به اینکه آیا شما مرا نمی شناسی؟ گفتم خیر. گفت: من همان میتی هستم که الان با دست خودت مرا دفن کردی، و اینجا خانه برزخی من است و این قصر و باغ پر از درختان سبز، از برای من آماده شد. و شما الان در منزل بهشت برزخی من مهمان شده اید. و اما این جمعیت که می بینی از فامیلها و اقربای من هستند که قبل از من فوت کرده اند و منتظر من بودند و الان از وضعیت بازماندگان خود سوال می کنند و من آنها را از اخبار دنیا آگاه می سازم. و اما این مار که به صورت من نیش می زند، بخاطر اینست که من یک روز از منزل بیرون آمدم و در کوچه ما یک مغازه بقالی داشت که ملاحظه کردم بقال با یک مشتری بحث و جدل می کند. مهم دخالتم کردم متوجه شدم که اختلاف مالی آنان پنجاه دینار که برابر یک شاهی بود می باشد. من

بدون آنکه بحق قضاوت صحیح کنم، گفتم: حالا شما از نصف حقت بگذر، به این صورت بدون اینکه رضایت طلبکار را جلب کنم به نزاع آندو خاتمه دادم. حال بخاطر آن قضاوت بناحق، خداوند این مار را مأمور کرد که به صورتم نیش بزند و این عذاب تا صور سرافیل و قیام از قبر و حاضر شدن در صحرای محشر ادامه دارد.

سپس بیادم آمد که من به همسرم قول دادم که برایش افطاری تهیه کنم، لذا تصمیم گرفتم از آن مجلس خارج شوم. وقتی حرکت کردم، آن آقا گفت: من مقداری برنج در یک کیسه کوچک برای تو و خانواده ات میدهم، که از غذاهای بهشتی ما می باشد. از او خدا حافظی نمودم و او هم مرا تا دم پله های قصر، بدرقه نمود. در حالی که کیسه کوچک برنج را که چند کیلو

بیشتر نبود، در دست داشتم، از همان راهی که وارد باغ شدم، بیرون رفتم، و سر از همان قبر در آوردم، در حالیکه آن میت بهمان حالت سابق باقی بود و کسی لحدهای قبر را نگذاشت. به صورت میت دقت کردم، کاملاً همان بود که در رأس آن مجلس به سوالات جواب می داد. وقتی وارد قبر شدم، آن دریچه بر من بسته شد و متوجه شدم که من وارد عالم برزخ شدم و اینخود توفیق بزرگی برای من بود. سپس لحدها را روی قبر گذاشتم و خاک روی قبر ریختم. پس از خاتمه کار، کیسه کوچک برنج را برداشتم و به منزل آمدم، به عیالم گفتم از این برنج، افطاری درست کن. وقتی برنج طبخ شد، بوی خوش و معطری فضای منزل را پیچید، که با هیچ بوی عطری، قابل قیاس نبود. از آن پس هر چه از برنج استفاده می کردیم، هرگز چیزی از آن نقصان پیدا نمی کرد و به خانواده ام سفارش کردم که هرگز این داستان را برای احدی نقل نکند ولی همه

همسایه ها متوجه بوی خوش این طعام شدند. در یک روز که من در منزل، نبودم، یکی از اقربا وارد شد و از همسرم با اصرار تمام خواست که آقا این برنج را از کدام مغازه تهیه کرد، همسرم قضیه را برای او نقل کرد و از آن پس برنج، کم کم با استفاده ای که می شد به اتمام رسید.^{۲۴}

²⁴ <http://www.pirastefar.ir/?p=9266>